

عدالت خواهان جوان

بخش دوم: شهسواران فسادستیز

در بخش یکم این نوشتار، «عدالت خواهان جوان: مشاوران اقتصاد مقاومتی و مبلغان تولید»، گفتیم که جریانی که با نام عدالت خواهی شناخته می شود، طی نیمه‌ی دوم عمرش در دهه‌ی ۹۰، ریزش نیرو، چنددستگی و تصفیه‌های چندباره‌ای را از سر گذراند که به پیدایش طیف‌های گوناگونی در میان اعضا انجامید. در آن نوشتار به بررسی طیف اقتصاد مقاومتی پرداختیم. طیفی که در نقش مشاوران و نظریه پردازان طبقه‌ی سرمایه‌دار حاکم عمل کرده و می‌کوشند موانع موجود بر سر راه پایداری و گسترش چه بیشتر سرمایه‌داری ایران در شرایط جدال با غرب را حل و فصل کنند. در این بخش به دسته‌ی دیگری از آنان که طیف «فسادستیز» می‌نامیم خواهیم پرداخت.

چه کسی فساد را دوست دارد؟

وقتی نام فسادستیزی و مبارزه با فساد می‌آید، از هر کس بپرسی می‌گویی در این زمانه کاری بهتر از این برای بهبود اوضاع نمی‌توان انجام داد. اصلاً چه کسی را می‌توان یافت که هوادار فساد باشد؟ فساد اقتصادی، فساد سیاسی، یا حتا فساد اخلاقی. همان طور که یقه‌ی هر کس را بگیری با نابرابری و محرومیت مخالف است، حامی کودکان کارگر است، از رنج «مردم» در عذاب است، و به رژیم جمهوری اسلامی فحش می‌دهد که مردم را بدبخت کرده و به خاک سیاه نشانده است.

برای نمونه آن کارفرمایی که ده یا بیست یا صد یا هزار کارگر زیر دستش کار می‌کنند و پولش از پارو بالا نمی‌رود هم با نابرابری و محرومیت مخالف است. او «کار می‌آفریند» و کارگران زیر دستش کار می‌کنند. او هم می‌گوید که کار می‌آفریند تا چند نفر را نان بدهد و از سختی نجات بدهد. ولی «این پدرسوخته‌های رژیم» نمی‌گذارند و همه را بدبخت کرده‌اند. او هم چنان که آرزوهای قشنگش را با قاطعیت جار می‌زند، از کارگزارانش بیشتر کار می‌کشد تا رنج زندگی‌شان را کمتر کند.

هر چه کارگران بیشتری به خاک سیاه می‌نشینند، جار و جنجال حمایت از «اقتدار فرودست» بلندتر می‌شود. هر چه کودکان بیشتری به کار واداشته می‌شوند، خیریه‌های بیشتری از زیر خاک سبز می‌شوند، و هر چه صف‌های مرغ و بسته‌های معیشتی درازتر می‌شوند، ویدئوهایش بیشتر لایک می‌خورند. انگار هر چه ما کارگران بدبخت‌تر می‌شویم، پولدارها و سرمایه‌دارها مهربان‌تر می‌شوند! اگر رندی این سخن را بشنود، به من خواهد گفت: ای ابله! چرا مهربان‌تر نشوند در حالی که دوره‌های فقیرتر شدن تو، همان‌هایی که اسمش را دوره‌ی رکود می‌گذارند، دوره‌های پول روی پول گذاشتن و سرمایه به هم زدن آنان است. و البته یاد می‌آید یکی از کارفرماهایم بهترین ماشین و خانه‌اش را همان زمانی خرید که پرداخت دستمزدهای کارکنان چند ماه به تعویق افتاده بود.

انگار هر چه استمارگر به ما نزدیکتر می شود، چهره‌ای انسانی‌تر به خود می‌گیرد و ما پلشتی و کثافتِ استمار را به جای دورتری پرتاب می‌کنیم تا جلوی چشمانمان نباشد. شاید به همین خاطر است که روز در کارگاه و اداره و کارخانه، صاحب‌کار به چشمان ما زل می‌زند و می‌گوید که از دستمزد خبری نیست و پولت را نمی‌دهم و ما شب‌هنگام به خانواده و قوم و خویش خود می‌گوییم که تا وقتی دزدی و فسادِ بالاسری‌ها از بین نرود اوضاع درست نمی‌شود. دزد جلوی ما ایستاده و دست به ریشش می‌کشد، ولی ما افسون‌زده و نشئه از خبرهای شهروند-خبرنگار «من و تو» و محرمانه‌های «رادیو فردا» به رژیم آخوندی فحش می‌دهیم و سرگردان از گزارش‌های «کیهان» و تحلیل‌های «آرمان فردا» در دوراهی اصلاح‌طلب و اصول‌گرا برف‌پاک‌کن روشن می‌کنیم. و عجب سحر و جادویی است که از گیرِ دزد در می‌آییم و گیرِ رمال می‌افتیم!

در چنین اوضاع و احوالی چه چیز بهتر از کسانی که نه تنها مثل ما با فساد مخالف‌اند، بلکه با آن مبارزه می‌کنند. آن‌ها خود را «سوت‌زن» می‌نامند. سوت‌زنانی که مُچ دزدان و فاسدان را سر بزن‌گاه می‌گیرند و «افکار عمومی» را آگاه می‌کنند. با ریش سفیدهایشان مؤسسه‌ی «دیده‌بان شفافیت و عدالت»^۱ راه می‌اندازند و در جایی که با پول می‌شود قاضی را هم خرید، برای مبارزه با رانت و فساد مدرک محکمه‌پسند جور می‌کنند. آن‌ها سلبریتی‌های مفیدی هستند که در برابرِ استمار هرروزی کارگران سکوت می‌کنند و مثل موم در دستانِ جناح‌های سرمایه‌داری تغییر شکل می‌دهند تا جناح و دسته‌ی دیگری از سرمایه‌داران را نابود کنند. آن‌ها سلبریتی‌های محرومان‌اند؛ قهرمانانِ فسادستیزی که می‌خواهند ما کارگران دوستشان داشته باشیم. چرا که باور دارند بهتر از هر کس دیگری می‌توانند ما را نشئه کنند.

جنبش عدالت‌خواه دانشجویی: زاده شدن از دل بحران

در بخش یکم این نوشتار گفتیم که جریان عدالت‌خواه دانشجویی از اوایل دهه هشتاد سربرآورد. در آن زمان، از اجرای سیاست‌های اقتصادی نولیبرال و بازار آزاد، حذف قوانین به نفع سرمایه‌داران، سرکوب دستمزد و ارزان‌سازی نیروی کار که پس از پایان جنگ هشت ساله آغاز شده بود، بیش از یک دهه می‌گذشت. دورانی که به فربه شدن هر چه بیشتر طبقه‌ی سرمایه‌دار و کاهش سطح زندگی طبقه‌ی کارگر انجامیده بود. با این که سرمایه‌داری ایران یکی از پررونق‌تر سال‌های خود را از سرمی‌گذارند، شکاف طبقاتی از هر زمان دیگری عمیق‌تر می‌شد و بخش‌هایی از کارگران را وامی‌داشت که برای پایداری در برابر هجوم بی‌وقفه‌ی سرمایه به معیشت‌شان، بکوشند تشکیل‌های مستقل خودشان را برپا کنند.

۱ سازمان غیردولتی «دیده‌بان شفافیت و عدالت» که توسط احمد توکلی وزیر کار (سال ۶۰ تا ۶۴) ضدکارگر سابق و عدالت‌خواه امروزی تاسیس شده است. در اساسنامه‌ی این نهاد هدفش «شفاف سازی هر نوع سوءاستفاده از اختیارات و قوانین، برای کسب منافع شخصی و گروهی که مصداق فساد می‌باشد» اعلام شده و روش اجرایی‌اش این گونه معرفی می‌کند: «به کارگیری روش‌های تحقیقی و پژوهشی، تهیه مدارک و مستندات تبلیغ و ترویج روش‌های پیشگیرانه، پیشنهاد لوایح و قانون مورد نیاز مجلس، تهیه و ارائه راهبردها و راه‌کارهای تغییر مطلوب ساختارهای اقتصادی، اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی عمومی و طرح دعاوی حقوقی، هر یک به تناسب فرصت‌ها و ضرورت‌ها و در چارچوب قوانین موضوعه.»

در چنین وضعیتی، برخی از جوانانی که در دل خانواده‌هایی مذهبی و باورمند به نظام جمهوری اسلامی رشد کرده بودند، با تناقض آشکاری روبه‌رو می‌شدند. آن‌ها نمی‌توانستند بفهمند چرا و چگونه نظامی که از دل انقلابی ضدامپریالیستی و در تقابل مستقیم با سرکرده‌ی سرمایه‌داری جهانی - آمریکا - بیرون آمده، به جایی رسیده که شکاف طبقاتی در آن بیداد می‌کند و همان روش‌ها و فرمول‌هایی را برای استثمار کارگران به کار می‌بندد که دولت‌های سرمایه‌داری دیگر نیز به کار می‌بندند. این جوانان، که خاستگاه بیشترشان خانواده‌های کارگری بود، هر روز خود را از نظامی که به آن دل بسته بودند دورتر می‌دیدند.

در واقع، بیشتر حلقه‌ها و محفل‌هایی که بعدها به هم پیوستند و جنبش عدالت‌خواه دانشجویی را تشکیل دادند برای این به وجود آمده بودند که «شبهه‌ها» و تناقض‌هایی که برای این جوانان پیدا شده بود را رفع کنند. در این محفل‌ها چهره‌هایی چون وحید جلیلی، حسن رحیم‌پور ازغدی، و دیگران می‌کوشیدند از ذهن این جوانان شبهه‌زدایی کرده و با معجونی از مفهوم‌پردازی‌های مذهبی و سکولار^۲ به آنان بقبولانند که جمهوری اسلامی نه نظامی سرمایه‌دارانه است و نه سوسیالیستی. به گفته‌ی آن‌ها، جمهوری اسلامی نظامی «ویژه» و جدید است که راهی بین آن مدل‌های مرسوم را در پیش گرفته است. نظامی که در آن قرار است هم مالکیت خصوصی و تولید سرمایه‌دارانه محترم و مقدس باشد و هم مستضعفان و محرومان زندگی خوبی داشته باشند.

برای نمونه وحید جلیلی در جزوه‌ی «عدالت‌خواهی اجتماعی یا جلوه‌فروشی فردی^۳» درباره‌ی خاص‌بودگی جمهوری اسلامی می‌گوید: «ما معتقدیم جمهوری اسلامی سبیل‌الله است! مسیری است که تلاش و جهاد در او پشیمانی ندارد. و غفلت از او و کفران این نعمت پشیمانی دارد.»

در جزوه‌ی دیگری با نام «آینده‌ی انقلاب اسلامی و طبقه‌ی مرفه جدید^۴» که به قلم مجتبی نامخواه منتشر شده است با وجود آن که نویسنده جابه‌جا در متن برای تحلیل طبقه‌ی مرفه ایران دست به دامان مفهوم‌های مارکسیستی هم چون «طبقه» می‌شود، اما باز هم مدعی است که عبارت «طبقه‌ی مرفه» در متن او ربطی به مفهوم‌های مارکسیستی ندارد و مفهومی جدید است: «ما با به کار بردن عبارت "طبقه‌ی مرفه" آن عقبه‌ی چپی این عبارت - یعنی آن چیزهایی که در قشر بندی‌های چپ گفته می‌شود و در عمل هم در مرز بندی و ایجاد خط‌کشی در جوامع موفق نبوده‌اند - را مراد نمی‌کنیم؛ بلکه منظورمان از طبقه‌ی مرفه جماعتی هستند که کنار هم نشستند، روابطشان و شناخت‌شان از یک‌دیگر تنها بر اساس "منفعت مشترک" است.»

با ورود محمود احمدی‌نژاد به مبارزات انتخاباتی سال ۸۴ و تبلیغ شعارهایی چون ساده‌زیستی و حمایت از محرومان، این حلقه‌ها و محفل‌ها عرصه‌ای برای ابراز وجود سیاسی یافتند و هر آن چه که داشتند را برای جریان سیاسی‌ای که احمدی‌نژاد رهبری‌اش می‌کرد در طبق اخلاص نهادند. البته احمدی‌نژاد فقط در میان این جریان محبوب نبود. بخش بزرگی از کارگران و دهقانان ایران که احمدی‌نژاد را

۲ در این باره اشاره به یکی از معروف‌ترین جمله‌های رحیم‌پور ازغدی خالی از لطف نیست: «ما باید ثابت کنیم که اسلام در حوزه‌ی نظر عقلانی است و در حوزه‌ی عمل انسانی و در عین حال، منشأ آن الهی است نه بشری»

3 <http://jalili-vahid.ir/> /جزوه-عدالتخواهی-اجتماعی-یا-جلوه‌فروش

4 https://www.teribon.ir/img/2019/02/انقلاب_جدید_و_آینده_ی_انقلاب.pdf

به صراحتِ لهجه‌اش در برابر خاندان‌های اشرافی‌ای چون هاشمی رفسنجانی و دوستانِ اصلاح‌طلبش می‌شناختند، باور داشتند که فقط اوست که می‌تواند دستِ دزدها را از سفره‌شان کوتاه کند.

می‌توان گفت که دوره‌ی اول ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، ماهِ عسلِ جریانِ عدالت‌خواه بود. در همان حال که احمدی‌نژاد با کاپشنِ معروفش ژست کارگری می‌گرفت و وحشیانه‌ترین سیاست‌های نولیبرال را علیه طبقه‌ی کارگر به اجرا درمی‌آورد، عدالت‌خواهان با استدلال‌هایی شبیه به این که با حذف یارانه‌ها، دست پولدارها از بیت‌المال کوتاه می‌شود و ثروت به مستضعفان می‌رسد به توجیه سیاست‌های دولت سرمایه‌داری می‌پرداختند.

اندک واکنش‌های منتقدانه‌ی این دسته از عدالت‌خواهان به سیاست‌های نولیبرالِ حذفِ یارانه‌ها در زمان‌هایی بود که بیم آن می‌رفت اجرای چنین سیاست‌هایی باعث برانگیختن زحمتکشانِ جامعه شود. در بخش یکم این نوشتار، به بیانیه‌ی واکنش آن‌ها به افزایش قیمت بنزین در آبان ۹۸ اشاره کردم که سراسر در سرزنشِ چگونگیِ اجرای افزایش قیمت بود و نه خودِ افزایش قیمت و حذفِ یارانه‌ی سوخت. در بهمن ۹۱، هم‌زمان با تورم لجام‌گسیخته‌ای که فقیرسازی بخش‌های گسترده‌ای از کارگران و دهقانانِ ایران را در پی داشت، زمزمه‌هایی مبنی بر قصدِ دولت احمدی‌نژاد برای اجرای مرحله‌ی دوم «طرح هدفمندسازیِ یارانه‌ها» شنیده می‌شد. جنبش عدالت‌خواه دانشجویی در آن مقطع بیانیه‌ای صادر کرد که شباهت‌های شگفت‌انگیزی به بیانیه‌ی آنان در آبان ۹۸ دارد. در این بیانیه به مسئولانِ دولت و نمایندگانِ مجلس هشدار داده شده که از اجرای شتابزده گام دوم هدفمندیِ یارانه‌ها بپرهیزند؛ چرا که: «اجرای شتابزده طرح احتمال بروز مسائل سیاسی-اجتماعی را بیش از پیش می‌کند. حال سوال این است که مسئولین با چه هدفی می‌خواهند در آستانه انتخابات چنین طرحی با تبعات زیاد اجتماعی را اجرا کنند؟ و آیا به عواقب محتمل آن در نزدیکی انتخابات اندیشیده‌اند؟ بهتر نیست اجرای گام دوم به فضای آرام‌تر پس از انتخابات موکول شود؟»^۵ تمام دل‌نگرانی‌های عدالت‌خواهان در همین چند جمله خلاصه شده است: اجرای گام دوم حذف یارانه‌ها و فقیرسازیِ تهی‌دستان را به پس از انتخابات موکول کنید تا مبادا شورشی برپا شود!

و البته این دوره مثل همه‌ی ماه‌های عسل‌ها کوتاه بود. با آغاز دوره‌ی دوم احمدی‌نژاد و برخوردهایی که میان او و رهبری نظام پیش آمد، جناح‌های دیگر سرمایه‌داری فرصت را مناسب دیدند که با اتحاد مقطعیِ خود، این جناح سرمایه‌داری که احمدی‌نژاد رهبری‌اش می‌کرد و اتفاقاً در میان بخش بزرگی از کارگران و دهقانان هم هوادار داشت را سرکوب کرده و از میدان به در کنند. درست از همین زمان بود که شکاف‌ها و گسل‌های جریان عدالت‌خواه عمیق‌تر شد و به انشعاب‌ها و تصفیه‌های چندگانه طی سال‌های آینده انجامید.

سرمایه‌دارانِ غارت‌گر و عدالت‌خواهانِ غارت‌شده

انشعاب‌هایی که درون جریان عدالت‌خواه رخ داد شبیه به انشعاب‌های سیاسی‌ای که هر از گاهی رخ می‌دهد نبود. در واقع پس از بروز اختلاف میان خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، که اتفاقاً هر دویشان الگوهای سیاسی اصلی این جریان بودند، عدالت‌خواهان چنان به سرگیجه افتاده و حیران شدند که به لشکری شکست خورده می‌مانستند؛ سیاسی‌کارهای بی‌تجربه‌ای که حالا طعمه‌هایی آسان برای جناح‌های سرمایه‌داری به شمار می‌رفتند. آن‌ها غارت شدند و نیروهایشان یکی پس از دیگری به صف یکی از جناح‌های درگیر در نبرد اخیر پیوستند. بخشی از عدالت‌خواهان به نیروهای جریان «بهار» به رهبری احمدی‌نژاد تبدیل شدند و بخش دیگری نیز به جناح وابسته و متمایل به رهبری جذب شدند.

دسته‌ی اول که از قدرت رانده شده بودند، برای بازگشت به قدرت همان راهی را در پیش گرفتند که جریان احمدی‌نژاد از آغاز در پیش گرفته بود و به حق در آن خبره بود: افشای فسادهای اقتصادی و سیاسی خاندان‌های اشرافی و قطب‌های سرمایه‌دار بزرگی که با او همراهی نمی‌کردند. «سوت‌زن»ها از همین جا آغاز به کار کردند. آن‌ها همه جا سرک می‌کشند و با برملا کردن اخبار محرمانه و نیمه‌محرمانه‌ای که از باندهای ثروت و قدرت بهشان می‌رسد، حریفان را آزار می‌دهند. از یک‌سو برای جریان سیاسی احمدی‌نژاد حاشیه‌ی امنیت و فضای تنفس می‌سازند، و از سوی دیگر با حمله‌ی شاخ به شاخ به چهره‌ها و جناح‌های بدنام سرمایه‌داری می‌کوشند در میان کارگران و دهقانان برای خودشان هوادار جذب کنند. دو کانال تلگرامی «مکتوبات» و «رسانه مکتوبات» از اصلی‌ترین رسانه‌های این بخش از جریان عدالت‌خواه است.^۶

و اما سرنوشت دسته‌ی دوم جالب‌تر است. بخشی از عدالت‌خواهان که به اصطلاح حزب‌اللهی‌تر بودند و خود را مطیع رهبری می‌دانستند، پس از روی کار آمدن دولت روحانی قطب‌نمای سیاسی خود را از دست دادند. آن‌ها مثل احمدی‌نژادی‌ها کسی را نداشتند که در عرصه‌ی سیاست نماینده‌ی جریان‌شان باشد. اگرچه آنان همواره خامنه‌ای را محور اصلی سیاست‌ورزی‌شان می‌دانستند، اما با جلوه‌ی فراجناحی و فرادولتی‌ای که رهبری نظام از خودش نشان می‌داد، آن‌ها نیازمند دولتی بودند که وجود نداشت. با آغاز ریاست‌جمهوری روحانی، جریان موسوم به «اعتدال‌گرا» که برای بیرون راندن احمدی‌نژاد از قدرت در اتحادی تاکتیکی با آنان بود، سهم چندانی به آنان نداد. بخشی از آنان به رهبری سعید جلیلی دولتی خیالی تشکیل دادند: دولت در سایه. اما دستور کار اصلی آنان برای زمین‌زدن ائتلاف بزرگی از سرمایه‌داران غرب‌گرای ایران - از اصلاح‌طلبان تا اصول‌گرایان - که حسن روحانی نمایندگی‌اش می‌کرد، چیز دیگری بود.

آنان به یکی از همان مفهوم‌پردازی‌های اولیه‌ی خود برگشتند که همواره در این سال‌ها چون معجونی مستی‌آور به خورد کارگران و دهقانان داده شده است. جان کلامشان این است که «اگر شکاف طبقاتی و فقر و بدبختی گریبان‌گیر توده‌های کارگر شده، مشکل از سرمایه‌داری و تولید سرمایه‌دارانه نیست، بلکه ناشی از توزیع نادرست ثروت است». همین مفهوم محوری است که آن‌ها را به سوی به

۶ کانال تلگرامی مکتوبات به «مکتوبات» تغییر نام داده است.

اصطلاح فسادستیزی هدایت می‌کند. آن‌ها می‌خواهند به ما بقبولانند که در یک جامعه‌ی سرمایه‌داری «سالم» و عاری از فساد، سرمایه‌داران کار می‌آفرینند و ثروت تولید می‌کنند و «اگر فساد نباشد» و همه‌ی ثروت تولید شده در دست‌ان عده‌ای محصور نشود، کارگران و دهقانان از این ثروت تولید شده بهره‌مند می‌شوند. آخر چطور چنین چیزی ممکن است؟ چطور نظام تولیدی که بر پایه‌ی استثمار سرمایه‌داران از نیروی کار کارگران بنا شده و کار می‌کند می‌تواند سالم و عاری از فساد باشد؟ چطور چندصد سال پس از پیدایش نظام سرمایه‌داری و در حالی که همه‌ی جهان را به تسخیر درآورده، هنوز نمی‌توان حتی یک کشور سرمایه‌داری را مثال زد که در آن استثمار نیروی کار که نطفه‌ی همه‌ی فسادهای اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری در آن بسته شده وجود نداشته باشد؟

برای نمونه اسماعیل رئیسی^۷، یکی از نظریه‌پردازان جریان عدالت‌خواهی، با طرح مفهوم شگفت‌انگیز «مردمی‌سازی اقتصاد» می‌گوید: «اگر تعارفات را کنار بگذاریم بحث‌های خصوصی‌سازی در ایران به معنای «مردمی‌سازی اقتصاد» که ایده حقیقی اقتصاد اسلامی به‌شمار می‌رود، نیست. تفسیری که آقایان از خصوصی‌سازی در اصل ۴۴ قانون اساسی و سیاست‌های رهبری ارائه می‌دهند درست برعکس خواست ایشان است. آنان از خصوصی‌سازی به دنبال مردمی‌سازی اقتصاد نیستند بلکه به دنبال ویژه‌سازی اقتصادند. قوانینی مانند بهبود فضای کسب و کار با هدف گرفتن سرمایه‌ها از دولت و دادن آن به مجموعه‌های محدودی مانند اتاق بازرگانی و صنایع و معادن است نه مردمی‌سازی اقتصاد.» و ادامه می‌دهد: «این به معنای دادن اقتصاد به مردم نیست! این یک حقیقت است که نگران مردم کوچه و بازار نیستند. تنها نگران سوپرثروتمندان اند! همان یک‌درصدی‌ها. در ایران تعداد انگشت شماری ۵۰ درصد معوقات بانکی را در اختیار دارند. این خصوصی‌سازی با مردمی‌سازی اقتصاد کاملاً تفاوت دارد! امام همواره تأکید داشتند که اقتصاد را به مردم بدهید نه دانه‌درشت‌ها.»^۸

تمام دغدغه‌ی او از عدالت‌خواهی در همین چند جمله‌ی بالا آشکار می‌شود. وقتی می‌گوید خصوصی‌سازی بد است منظورش این نیست که واقعا بد است! منظورش این است که چرا ابزار تولید را فقط بین چند نفر محدود تقسیم می‌کنید. اگر تعداد مالکان خصوصی بر ابزار تولید آن قدری باشد که بتوان بر آن‌ها نام «مردم» گذاشت کفایت می‌کند. چون در این صورت انحصار از بین می‌رود. درک نظریه‌پردازان عدالت‌خواه از مسئله‌ی انحصار در نظام سرمایه‌داری همین قدر کودکانه است که نمی‌دانند خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است که به سوی تولید انحصار گرایش دارد.

آنانی که از سرمایه‌داری بدون فساد سخن می‌گویند یا ساحر و افسون‌گر کارگران‌اند یا کارگرانی افسون شده. برای دیدن فساد و دزدی سرمایه‌داران لازم نیست به جای دوری بروید یا منتظر افشاگری دلالان فسادستیز باشید؛ به کارفرما و صاحب‌کاری نگاه کنید که سایه‌ی شومش هر روز بر سر من و ماست. کارفرمایی که هر روز از ارزش افزوده‌ای که ما تولید می‌کنیم سود می‌برد و مایی که هر روز فقیرتر و بیچاره‌تر از قبل می‌شویم.

۷ اسماعیل رئیسی، استاد دانشگاه شیراز و مترجم کتاب «بهای نابرابری» اثر جوزف استیگلیتز

۸ امام-خمینی-تأکید-داشت-باید-اقتصاد-را-به-<https://www.teribon.ir/archives/322713>

نیت‌های معصوم و سلاخ‌خانه‌ی واقعیت

در پایان بگذارید به یکی از حرف‌هایی اشاره کنم که در برابر انتقادهایی که به جریان‌هایی شبیه عدالت‌خواهان وارد می‌کنیم، شنیده می‌شود. می‌گویند با همه‌ی این انتقادات اما آنان افرادی صادق‌اند و نیت و قصدِ بهبودِ اوضاع را دارند. در پاسخ باید گفت که در واقعیت نیت و قصد افراد مهم نیست و نباید برای ما کارگران مهم باشد. باید هوشیار باشیم که هر جریانی در خدمتِ چه هدف‌هایی است و به چه نتایجی می‌انجامد. به قولِ لنین: «احساس طبقه‌ی کارگر یک چیز است و منافع آن چیز دیگری؛ من طرفدارِ منافع آن هستم.»

یادمان باشد که هرگاه استثمار شدت می‌گیرد و طبقه‌ی کارگر بیشتر سرکوب می‌شود، سرمایه‌داران و خدمتگزارانشان مهربان‌تر می‌شوند. واقعیت در جامعه‌ی سرمایه‌داری سلاخ‌خانه‌ای است که پیش از همه، ما کارگران را سلاخی می‌کند. ما هر روز استثمار می‌شویم، در حالی که سودِ حاصل از نیروی کارِ ماست که صرفِ خانه‌های لوکس و سفرهای تفریحی و غذاهای طلاکاری شده و استخرهای بالاشهری‌ها می‌شود. از سودِ کارِ ما کارگران است که گردن‌های سرمایه‌داران هر روز کلفت‌تر می‌شود. وقتی به سرِ کار می‌روید تا نیروی کارتان را به کارفرما بفروشید، مهم نیست که با نیتی خوب این کار را می‌کنید یا با نیتی بد. آن‌ها همه‌ی ما را به یک چشم می‌بینند: ابزارهایی برای تولید سودِ بیشتر. پس ما هم آن‌ها را به یک چشم ببینیم: استثمارگران. از میانِ جریان‌های سیاسی که ادعای کارگری‌بودن دارند، تنها آن‌هایی شایستگیِ حمایتِ ما را دارند که از منافع طبقه‌ی کارگر به طور کل دفاع کنند. آن‌هایی که با حرف‌های نخ‌نما شده‌ی آشتیِ کارگران و سرمایه‌داران ما را افسون می‌کنند، یا خدمت‌گزارانِ سرمایه‌داران‌اند یا کارگرانِ خیال‌پردازی که با ناآگاهی از هم‌سرنوشتی با دیگر اعضای طبقه‌ی کارگر، محکوم به شکست هستند. در این مبارزه‌ی طبقاتی ما محکوم به پیروزی هستیم.